



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

۱۸ می، ۲۰۲۲

حامد نوید

آیا مناقشه بالای نام، حلال مشکلات امروزی افغانستان است؟

در شرایط حاد کنونی که میهن ما، دستخوش بازی های وخیم جهانی و همسایگان آزمند ما، بخصوص پاکستان و ایران میباشد، باز نمودن بحث جنجال بر انگیزی، مبنی بر اینکه " نام اینکشور در اصل خراسان بوده و گویا نام افغانستان بر ملت ما توسط انگلیس ها در قرن نهم میلادی گردیده، " نه تنها یک ادعای عاری از مستندات تاریخی است، بلکه این ادعای زاده طرز دید سیاسی عده ای محدود هیچ دردی از هزاران درد ملت رنج کشیده و بی سرنوشت افغانستان را مداوا نمی کند.

البته اگر نگاهی به تاریخ پر از نشیب و فراز کشور باستانی افغانستان ببینیم به اصطلاحات آریانا، باختر، خراسان و افغانستان بر میخوریم که به نحوی در طی زمانه ها به جغرافیای کنونی کشور ما ارتباط میگیرد. درحالیکه تمام این نامها بخش مهمی از تاریخ میهن ما را بیان میدارد، برای روشن شدن موضوع باید گفت که مداخلات مستقیم برتانیه در امور کشور ما با امضای قرار داد سمله میان لارڈ اوکلند Auckland گورنر جنرال برتانیه در هند، شاه شجاع و رنجیت سنگ در اول اکتوبر سال ۱۸۳۸ آغاز شد. با مراجعه به وقایع تاریخی ایندوره هیچ سندی را نمی یابیم تا دست داشتن انگلیسها را در تبدیلی نام کشور ما از خراسان به افغانستان ثابت نماید. لیکن برخلاف، نام افغانستان در متون قدیمی ای آمده که هنوز پای انگلیسها در نیم قاره نرسیده بود. بطور مثال مؤرخ معاصر افغان آقای محمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" (صفحه ی ۲۵) در مورد (نام) افغانستان چنین مینویسد: " اما کلمه افغانستان در تاریخ نامه هرات تالیف سیف هروی که در اوایل سده چهاردهم میلادی تالیف شده آمده است: "اولجایتو خطه هرات را تا اقصای افغانستان و رود آمو به سلطان غیاث الدین کرت تفویض کرد." از استنباط جناب فرهنگ چنین برمی آید که اقصای آمو تا

سرزمین معروف به تکین آباد خیसार و اسفزار و هرات که خاستگاه اقتدار سلاطین آل کرت بحساب میرفت جزو افغانستان بوده است.

سلطان محمد خدابنده اولجایتو هشتمین فرمانروای سلسله ایلخانان بود که از ۷۰۳ تا ۷۱۶ ه.ق بر ایران امروزی حکمرانی کرد. بدیهیست که اسم کشوری بنام افغانستان حد اقل چهار قرن پیش از ورود انگلیس ها به نیم قاره هند در متون تاریخی ذکر یافته است.

درین رابطه، اگر نگاهی به گذشته های دور بیاندازیم متوجه میشویم که در عهد گشتاسپ یا (کی ویشتاسپ) با پیشوند «کی» به معنی فرزانه و صاحب دانش، **زراتشتر اسپیتما** ظهور کرد و کتاب اوستا را نوشت. همان بود که گشتاسپ با روی آوردن به آیین اوستایی در تقویت و گسترش آن کوشید. شاهان این سلسله مانند لهر اسپ، بیور اسپ، زراسپ، ویشت اسپ و امثال آن چون کلمه اسپ را پسوند نام خویش میساختند بنام دودمان اسپه یا اسپه گان یاد میشدند.

کلمه سانسکریت ashva، در زبان اوستایی aspa است که در زبانهای معاصر پشتو و پارسی دری ریشه یافته از همان واژه باستانی مییاشد. آسه assa در زبان Prakrit به معنی "اسب" و Ashvaka بمعنی "اسب سوار" مشتق است.

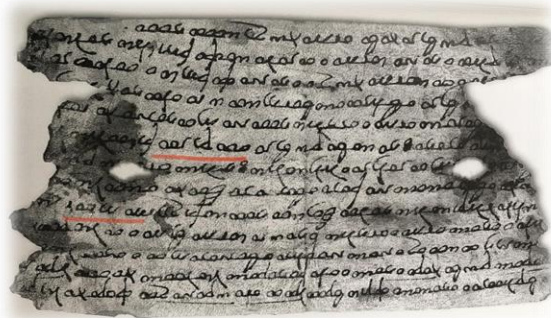
در ادوار قبل از میلاد باشنندگان هند "سوارکاران" و "پرورش دهندگان" اسب های ممتاز را **اسوکان** (اسپه گان) خطاب میکردند و دامنه های کهسار هندوکش را "سرزمین اسپان اصیل" Ashvakayana و Ashvayana میخواندند. زیرا این مردمان به معنای واقعی کلمه "اسب سواران" ممتاز و در پرورش اسپان رزمنده خبره بودند و نیرومندترین اسپان رزمنده از سرزمین شان می آمد. در Mahabharata نیز اصطلاح Ashvakana ذکر یافته و نویسندگان کلاسیک گریکو رومن مانند آریان Arrian معادل آنرا به تلفظ اسپه سیو Aspasioi اسپه به معنی سوارکار نگاشته اند. ازینرو از نگاه اکثر زبان شناسان واژه های «**اسوکان**»، «**اوه گان**» و «**افغان**» به (تلفظ امروزی) ریشه مشترک دارند.

بحواله متون حماسی مهابهاراته Mahabharata طایفه از اسپگان بنام کامپوچاها ذکر یافته، که ماهر ترین سوارکاران بوده اند. در متون باستانی پالی سرزمین آنها پرورشگاه اصیل ترین اسپان ذکر یافته است. قبایل کامبوجاس به زبان اوستایی (باختری کهن) صحبت می کرده و پیرو آیین زردشتی بوده اند. برخی از باستان شناسان این سرزمین باستانی را جلگه های شمال هندوکش (نواحی قطغن و بدخشان امروزی) میدانند. و معتقدند که زردشت از آنجا ظهور کرده است.

بنا بر مطالعات ویتزل Witzil به استناد ضمیمه ای در کتاب اترایودا- (Atharvaveda Parisista) در میان اقوام آریایی باختر باستان افغانستان طایفه باستانی ای بنام کامبوجاس Kambojas نیز بوده که در دوره پیش از ظهور زردشت زندگی داشته و به زبان قدیمی تری از زبان باختری عصر اوستایی سخن میگفته اند.

چنانچه از شواهد تاریخی بر می آید در نتیجه کوچ بزرگ آره گان باستان در حوالی ۱۸ قرن پیش از میلاد مسیح قبایل و عشایر زیاد انسانی از بلهیکا بسوی جنوب هجرت کردند. بخشی ازین مردمان در دامنه های شرقی هندوکش جنوبی مسکن گزین گردیده و عده ای بسوی ودای سند و پنجاب پیش رفتند. در میان این مردمان نام قبایل پکتاس، تورک ها (تورانیان) و کامبوجاس ذکر یافته که اکثراً (اسوکان) یا سواراکارن مجرب و ماهری بوده اند. در متون اوستایی واژه های (آوگان) و (آبگان) به اساس تحقیق مک کزندل McCrindle بمعنی رزمجو و کوبنده میباشد. نظر به مطالعات داکتر رامیلا تهپار Dr Romilla Thapar استاد تاریخ باستان در پوهتون دهلی جدید، کافرهای نورستان به خصوص کافرهای سیاه پوش متعلق به قبایل (کاموز و کاموجه)، بازماندگان کامبوجاهای باستان بودند که در سده نهم میلادی مسلمان گردیدند.

همچنان در اسناد باختری (شامل ۱۵۰ نامه از عصر کوشانی ها و یفتلی ها تا کابل شاهان به زبان باختری قدیم با (رسم الخط یونانی) که از شمال افغانستان کشف گردیده و توسط پروفیسور نیکولاس سیمز ویلیم، استاد کرسی زبان شناسی دانشگاه کمبریج ترجمه گردیده است و کلمه (αβγανανο) یعنی **افغان** آمده است. این نامه از طرف قاضی ای بنام یغبو از مردمان یفتلی که رئیس افغانهای تخار بوده به عنوان فرمانروایی بنام اورمزد نگاشته شده، لطفاً به ترجمه متن این نامه از اسناد باختری، قرن چهارم میلادی که درین رابطه سند دست اول تاریخی شمرده میشود توجه نمایید:



به اورمزد بونوکان، ... سلام و احترام از طرف yabghu قاضی هفتال (یفتلی)، رئیس افغانهای

تخارستان و غرچستان

salamwatanam@gmail.com

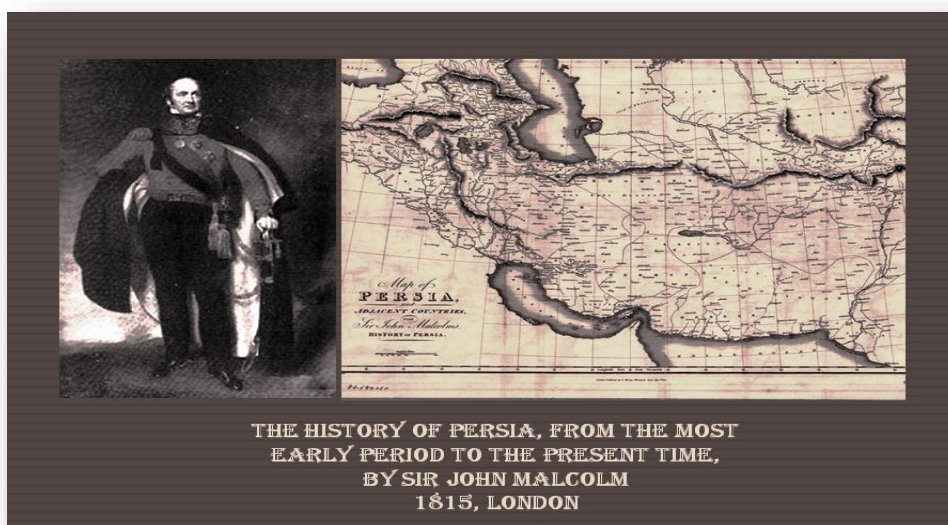
به همین ارتباط در مورد شاهی بنام **افغانش** از مردمان یفتلی باباجان غفوروف Bobojon Ghafurov مؤرخ معروف تاجکستان شرحی دارد که چنین خلاصه می‌گردد: در سال ۵۶۱ میلادی در اثر فشار نظامی ترکان و ساسانیان بر پایگاه های یفتلیان در آسیای مرکزی یفتلیانی که در حوالی بخارا مستقر بودند به باختر آمدند و در آنجا فرمانروایی را بنام **افغانش** به پادشاهی برگزیدند و برای مدتهای مدیدی خودمختاری خود را در باختر و تخار حفظ نمودند. **پس نام افغان خاص متعلق به اقوام پشتون نبوده، بلکه کلمه باستانی ای میباشد که قرن‌ها پیش از رویکار آمدن سلسله هوتکی ها و بدالیان درین سرزمین مروج بوده است.**

لیکن با آنهم اکثر نویسندگان معاصر ایران این فرضیه را اشاعه مینمایند، که گویا افغانستان بخشی از امپراتوری ایران بوده و انگلیس ها آنرا از پیکر ایران بزرگ مجزا کرده اند . البته این باور متکی بر سیاست انگلیسها در نیمه اول قرن نهم مبنی به بزرگنمایی "امپراتوری فارس" میباشد که در کتاب سر جان ماکم دیپلومات ورزیده انگلیس در دوران زمامداری قاجارها انعکاس یافته است. زیرا در آغاز قرن نهم دولت برتانیای حضور سیاسی و نظامی فرانسه را در شرق میانه، بخصوص در ناحیه خلیج فارس خطر بزرگی برای دفاع از هند که منبع مهم اقتصادی انگلستان شمرده میشد میدانست و همچنان از نفوذ سیاسی و اقتصادی روسیه تزاری که مرادش رسیدن به آبهای گرم بود سخت هراس داشت. فرانسوی ها در آغاز قرن نهم با دولت قاجاری فارس روابط تنگاتنگی داشتند و از همین جهت است که تا کنون کلمات واصطلاحات زیاد فرانسوی در فارسی معمول ایران امروز بچشم میخورد.

درین هنگام سرجان ملکم Sir John Malcolm دیپلومات ورزیده انگلستان مؤظف گردیده بود تا با دولت قاجاری فارس طرح دوستی بیافکند و بتدریج فرانسه را از صحنه سیاسی آنکشور بیرون نماید که با شکست ناپلیون بناپارت در جنگ واترلو در سال ۱۸۱۵ دولت برتانیای در ناحیه خلیج فارس و سیستان مالک الرقاب شد. ولی با آنهم از سلطه نظامی روسیه تزاری در شمال جغرافیایی کنونی ایران بخصوص پس از شکست های پی در پی فتح علی شاه قاجار در برابر روسیه تزاری اندیشه داشت . این تشویش دولت برتانیای بعد از عقد معاهده گلستان سال ۱۸۱۳ و حاکم شدن روسیه تزاری بر شیروان، گنجه، باکو، دربند، قوبا یا (قبه) در شمال آذربایجان و اراضی زیادی از ساحات شمالی ایران آنوقت خطر پیشروی روسیه تزاری را بسوی خلیج فارس و رسیدن به آبهای گرم بیشتر ساخت. در همین آوان بود که سرجان مالکم برای پیشبرد اهداف سیاسی دولت برتانیای و در

ظاهر برای خوشنودی دولت قاجار کتاب تاریخ فارس از دوره های باستان تا عصر حاضر یعنی قرن نهم را به رشته تحریر در آورد که به مصرف کمپنی هند شرقی East India Company در سال ۱۸۱۵ به نشر رسید. در میان سالهای ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۸ دولت روسیه به فتوحات بیشتر نظامی علیه دولت قاجار نایل آمد که در نتیجه پیمان ترکمانچای سال ۱۸۲۸ ایروان، نخجوان و بخشهای عمده آذربایجان از پیکر ایران آنوقت مجزا گردید. روسها در شمال فارس نفوذ بیشتر سیاسی، نظامی و اقتصادی حاصل کردند و پیشروی آنها بسوی تنگه هرمز و بحیره عمان برای سیاسیون لندن به کابوسی مبدل گردید. پس باید دولت فارس بحیث یک دولت حایل تقویه میگردید.

در نقشه پیشنهادی سر جان مالکم سرحد شرقی امپراتوری تخیلی فارس در امتداد رود سند که در آنوقت سرحد طبیعی میان افغانستان و مستملکات هند بر تانیوی محسوب میشد موضوع قابل تعمق است. زیرا طوریکه در نقشه سر جان ملکم هویدا است نامی از افغانستان و حتی خراسان دیده نمیشود.



نقشه پیشنهادی سر جان مالکم و تصویر او؛ سال ۱۸۱۵ میلادی، لندن

در اوج رقابت های سیاسی برتانی و روسیه تزاری در سده نهم، یعنی (عصر بازی بزرگ، یا **Great Games**)، هدف اصلی دولت برتانی چنانچه از اسناد تاریخی مربوط به این دوره پیداست ایجاد یک ساحة وسیع دفاعی بنام امپراتوری فارس در برابر پیشروی روسیه تزاری بود که این دولت حایل باید توسط رژیم دست نشانده و ضعیفی مانند سلسله قاجار اداره میگردید¹ تا منافع سیاسی

¹Travels into Bokhara, Alexander Burns, London 1831

و اقتصادی انگلستان درین بخش قاره آسیا تأمین شود. ازینرو عده زیادی از تاریخنگاران برتانیایی قرن نهم موجودیت تاریخی افغانستان را بطور کل نادیده می‌گرفتند و تنها قلمرو دوره اقتدار صفویان فارس و دولت مغلی هند را مدار اعتبار قرار میدادند. درحالیکه موجودیت افغانستان درین مقطع زمانی یک واقعیت عینی بود و نقشه ساحة اقتدار امپراتوری درانی در آرشیف دولت هند برتانیوی وجود داشت.²

آشکار است که هدف انگلیس ها در آن مقطع زمانی اشغال افغانستان بود نه ملت سازی. از جانب دیگر افغانستان ، مانند پاکستان کشوری نبود که از بطن مستعمرات برتانیه پدید آمده باشد تا سیاسیون انگلیس نامی برای آن انتخاب نمایند، بلکه شکست های پی در پی انگلیسها در طی جنگ اول و دوم افغان و انگلیس (۱۸۳۸ تا ۱۸۴۲)، بخصوص شکست قوای منظم برتانیه در جنگ میوند، کشته شدن کیوناری Cavagnari نماینده برتانیای در شورش کابل (سال ۱۸۷۹) خصومت سیاسیون و عده ای زیادی از نویسندگان برتانیوی را در برابر افغانها برانگیخت و از همین جهت ادوارد برون - Edward Browne نویسنده کتاب *A Literary History of Persia* تاریخ ادبیات فارس تمام افتخارات ادبی و سخنوران یک ساحة بزرگ بشمول افغانستان را مربوط به فارس قدیم یا ایران امروزی معرفی نمود. متأسفانه این طرز اندیشه هنوز هم در میان سکالرهای انگلیس و آنعده نویسندگان غربی ای که افکار آنها را تعقیب می نمایند معمول است و در آثار شان بیشتر بالای تمدن فارس تأکید می نمایند تا تمدن و ثقافت افغانستان. لیکن با همه تلاشهای برتانیای دولت ضعیف قاجار درحالی نبود که چنین خیال بزرگی را جامه عمل بپوشاند .

در عهد پادشاهی امیردوست محمد خان ساحة سیستان و بلوچستان به منطقه متنازع فیه میان افغانستان و دولت قاجاری فارس مبدل گشت. این ساحة تاریخی پس از سقوط دولت صفوی در سال ۱۷۲۵ میلادی بدست محمود هوتکی و فتح جغرافیایی کنونی ایران، بخشی از قلمرو هوتکیان محسوب میشد و ساحة وسیع بلوچستان و سیستان تا سواحل بحر هند (حوزه سند و پنجاب) شامل امپراتوری درانی بود که از دهلی تا نواحی تهران را در برمیگرفت ، اما دولت مقتدر درانی در نیمه قرن نهم در نتیجه کشمکش های داخلی و حملات انگلیسها رو به تضعیف نهاد. با استفاده ازین فرصت شاهان قاجار مناطق غربی افغانستان تا قندهار را جزئی از قلمرو از دست رفته صفویان می پنداشتند و نه تنها بالای سبزووار و سیستان ادعای تاریخی داشتند، بلکه هرات را نیز از آن خود میشمردند. هرات

² Mountstuart Elphinstone *Account of the Kingdom of Cabul and its Dependencies in Persia and India* (1815)

درین وقت برای روسیه تزاری به مثابه کلید فتح هند تلقی میشد، ازینرو پشتیبانی نظامی خود را برای حمله بر هرات برای ناصرالدین شاه قاجار تأکید کرد تا از طریق هرات و کندهار بر بلوچستان و سیستان دست یابد همان بود که ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۸۵۶ با استفاده از مخالفت های داخلی افغانستان به تحریک و پشتیبانی روسیه تزاری تصمیم حمله بر هرات را گرفت. ولی با مقاومت جدی مردم هرات این تلاش ها به موفقیت نینجامید. در نتیجه به اساس عهد نامه پاریس منعقد سال ۱۸۵۷، ناصرالدین شاه تعهد کرد تا از ادعای خود بر هرات صرف نظر نماید و بنا بر آن در سال ۱۸۶۳ تمامیت ارضی افغانستان را برسمیت شناخت.

ازینرو عده زیادی از ناسیونالیست های معاصر ایران این باور را اشاعه میکنند که گویا افغانستان به اساس پیمان پاریس از پیکر ایران بزرگ مجزا گشته است. این سخن مقرون به حقیقت نیست، زیرا نخست اینکه معاهده پاریس در مورد رفع اختلافات سرحدی میان دو کشور بود نه ایجاد کشوری بنام افغانستان یا "ایران"، و مهمتر اینکه افغانستان درین مقطع زمان موجود بود، دولت و حکومت مستقلی داشت و ملت آن قوای نظامی مقتدر و مجهز بزرگترین قدرت استعماری جهان یعنی برتانیای را باشکست های پی در پی مواجه ساخته بود. لیکن اصل مطلب درینجاست که در قرن نهم ایران بزرگی وجود نداشت تا افغانستان از پیکر آن جدا گردد. بلکه درین برهه زمانی به گواهی حقایق تاریخی دولت قاجاری فارس خود بامشکلات فراوانی دست به گریبان بود که مردم به ضعف آن می افزود. بعلاوه اکثر اهالی فارس قاجارها را اجنبی می پنداشتند زیرا ایل اجار از طایفه ترکان اغوز بودند که از ماوراءالنهر به فارس آمدند و سردسته شان آقا محمد خان با برانداختن سلسله زندیه در حوالی سال ۱۷۹۶ شالوده حکومتی را در جغرافیای ایران امروزی بنا نهاد. در دوران زمامداری سلسله قاجار چنانچه در بالا ذکر یافت بخش های عمده ای آذربایجان به اساس عهدنامه گلستان و معاهده ترکمانچای به روسیه تعلق گرفت و حق کشتی رانی اهالی شمال در بحیره کسپین (دریای خزر) و دریای مازندران با محدودیتهای جدی مواجه گشت.

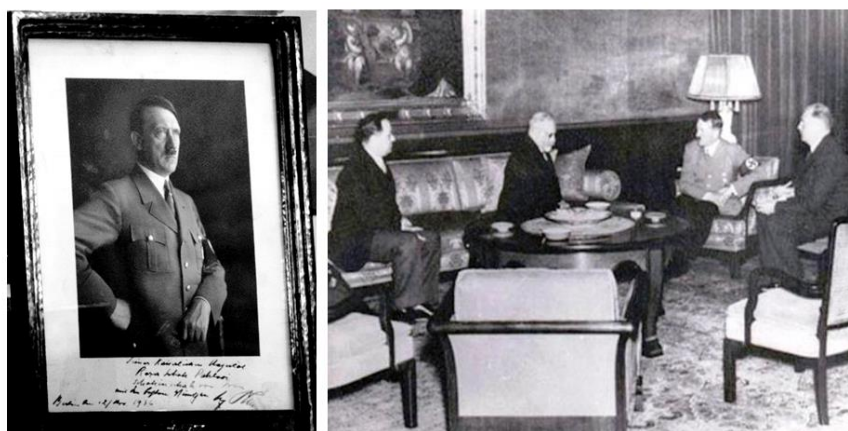


نقشه ایران با تقسیمات سیاسی و منطوقی

از جانی در دوران سلطنت قاجار ها نفوذ نظامی دولت برتانیای در جنوب ایران بیشتر شد. در نتیجه جنگ بوشهر و خوشاب، در طی سالهای ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۷ سپاه برتانیای بر خاک ایران حمله برد و نفوذ سیاسی و نظامی خود را در خلیج فارس با تصرف جزیره خارک و بندر بوشهر قایم نمود. بدیهیست که دولت فارس با مشکلات عدیده داخلی، خشک سالی و اقتصاد ضعیف، توان آنرا نداشت که نه تنها افغانستان، بلکه هیچ کشوری، حتی اراضی از دست رفته خود را شامل قلمرو خویش بگرداند. چنانچه در سال ۱۹۰۷ به اساس قرارداد سن پتسبورگ، کشور فارس یا ایران امروزی به سه منطقه تحت نفوذ روسیه، منطقه آزاد و بخش زیر سلطه برتانیای تقسیم گردید. پذیرش این قرار داد ننگین که تمامیت ارضی و حاکمیت ملی ایران آنزمان را تهدید مینمود، زمینه خشم استقلال طلبان، ملی گرایان و مشروطه خواهان آنکشور را فراهم آورد و در نتیجه باعث خلع احمد شاه قاجار آخرین پادشاه این سلسله از سلطنت در سال ۱۹۲۳ میلادی توسط مجلس نمایندگان گردید. به تعقیب خلع احمد شاه قاجار از سلطنت پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مجلس مؤسسان رضا خان پهلوی را به حیث پادشاه اعلام کرد و بدین ترتیب رژیم پهلوی رویکار آمد.

در سال ۱۹۳۳ پس از جمهوری وایمار Weimar Republic یا رایش دوم حزب نازی آلمان تحت رهبری آدولف هیتلر رایش سوم با قدرت عظیم تخنیکی و نظامی در قلب قاره اروپا ظهور کرد. در اوج قدرت سیاسی و نظامی هیتلر، رضا شاه پهلوی و یکتعداد زیادی از روشنفکران و ملی گریان

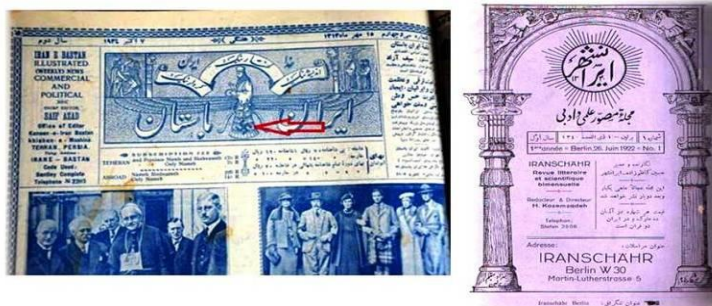
آنکشور بخاطر رهایی از استعمار روسیه و دولت برتانيا با آلمانها طرح دوستی ريختند كه مورد استقبال هیتلر قرار گرفت و كمك های تخنیکي و اقتصادی آلمان به ایران آنوقت سرازیر شد. در همین آوان بود كه طرز دید برتری نژاد ایرانی بر نسل های دیگر ومفكوره ایران بزرگ به میان آمد. متعاقب آن رضا شاه در سال ۱۹۳۵ اسم كشورش را از فارس به ایران تبدیل نمود. درینگاه هیتلر تلاش داشت تا برای شكست برتانيا رقیب سرسخت خود بر نیمقاره هند، از طریق خلیج فارس با قوای بحری نیرومندش حمله نماید. اتحاد آلمان نازی با دولت ایران برای حضور در شرق میانه، تنگه هرمز و بحیره عمان دارای اهمیت فراوانی بود. ازینرو ارتباط نژادی ایرانیان را با اقوام ژرمانیک آریایی اروپا یکی از اهداف مهم سیاست خارجی خویش قرار داد. همان بود كه آدولف هیتلر با اشتیاق تمام نام جدید فارس یعنی ایران را برسمیت شناخت و تمنیات نیک خود را با یک قطعه عكس امضا شده اش به محتشم السلطنه حسن اسفندیاری سفیر ایران دربرلین تقدیم کرد. زیرا در جریان جنگ جهانی دوم بندرگاه چاه بهار در ساحل بحیره مکران و بحر هند برای آدولف هیتلر از اهمیت ستراتیژیک خاصی برخوردار بود و قوای نظامی آلمان میتوانست با مستقر شدن در جنوب ایران وحمله بر هند شریان اقتصادی انگلستان را قطع کند.



محتشم السلطنه حسن اسفندیاری نماینده خاص رضاشاه پهلوی با آدولف هیتلر
وتصویر هیتلر در موزیم قصر نیاوران، ایران

رضا شاه در سال ۱۹۳۷ به اساس پالیسی بزرگ سازی تاریخ ایران اسم قدیمی شهر پهره را كه در بلوچستان موقعیت دارد بنا بر تیوری ژوزف مارکورات ایرانشهر گذاشت تا برای اثبات مفكوره امپراتوری "ایران بزرگ" سندی به میان آید. شهر باستانی پهره یا ایرانشهر کنونی در ایالت سیستان و بلوچستان ایران یکی از جنوبی ترین شهرهای آنکشور است و در نزدیکی آن بر علاوه قلعه بمپور

بچشم میخورد که هنوز هم بنام قلعه بارکزایی ها یاد می‌گردد. در سال ۱۹۳۳ میلادی با رویکار آمدن آدولف هیتلر کتاب ایرانشهر مارکوارت چاپ، و بطور گسترده ای توزیع شد. مارکوارت در اواخر سده نهم پس از تحقیق در متون قرون اوسطایی و استناد بر یاد داشتهای موسی خورنی که بزبان ارمنی نگارش یافته بود برای نخستین بار اصطلاح ایرانشهر Erānšahr را مطرح کرد و این اصطلاح توسط عده ای از نویسندگان و پژوهشگران ایرانی بمعنی "ایران بزرگ عهد ساسانی" در آغاز رویکار آمدن رژیم پهلوی تعبیر و تبلیغ شد. موسی خورنی فیلسوف و تاریخنگار ارمنی بود که در قرن پنجم میلادی میزیست و در رابطه به ورود مسیحیان به قلمرو ساسانیان این اصطلاح را ذکر کرده است. اما مارکوارت در مقدمه کتابش به استناد بطلموس جغرافیا دان یونانی اعتراف نماید که متن اصلی پهلوی در ارتباط به ایرانشهر و ایالات مربوط آن از بین رفته و دیگر وجود ندارد. ولی با آنهم تاریخنگاران معاصر ایران به اساس فرضیه ایرانشهر، امپراتوری عصر ساسانی را به چهار بخش خراسان (در شرق)، خوربران (در غرب)، اپاختر، کپکوه یا باختر (در شمال) و نیمروز (در جنوب) تقسیم میکنند تا ادعای امپراتوری ایران بزرگ را به کرسی بنشانند.

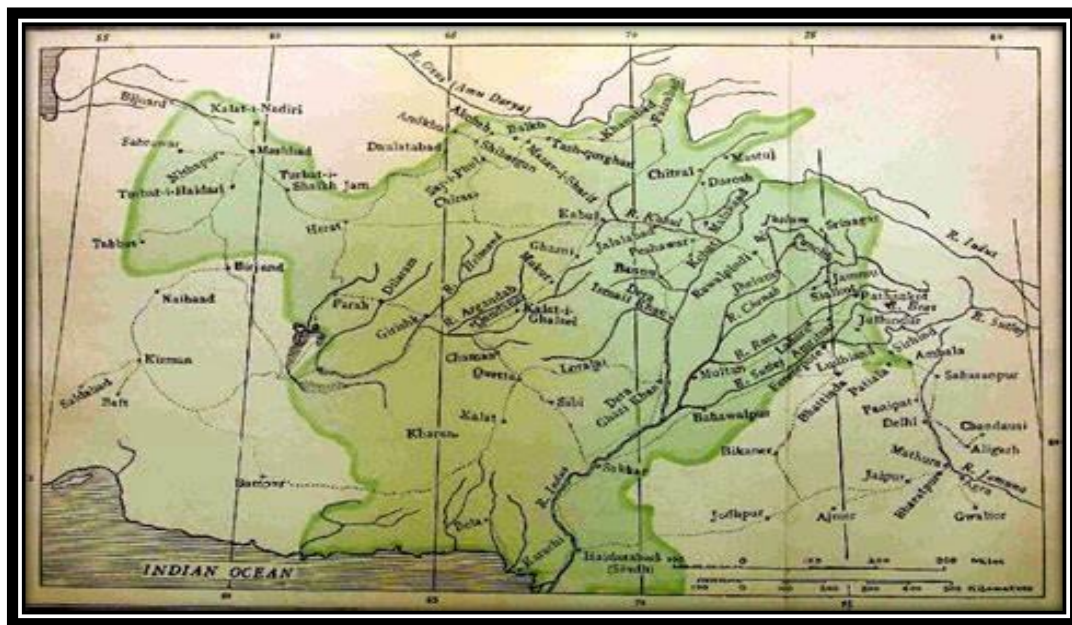


تصاویر تاریخی جراید "ایرانشهر" و "نامه ایران باستان" در زمان اقتدار حزب نازی در برلین با علامت رسمی آن حزب (صلیب شکسته) در سرخط نشریه "نامه ایران باستان" در همین آوان نشریه «نامه ایران باستان» تحت نظارت مستقیم دفتر تبلیغات سیاسی حزب نازی آلمان در برلین با مدیریت شیخ عبد الرحمن سیف به نشر می رسید که مراد آن تقویة مفکوره " ایران

بزرگ" در شرق میانه، و بطور اخص مقابله در برابر نفوذ ترکان آذربائيجان در فارس بود.³ مجلهٔ ایرانشهر نیز به مدیریت حسین کاظم زاده در سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ شمسی در برلین به چاپ میرسید و مفکورهٔ ایران بزرگ که به اساس آن افغانستان نیز شامل آن بود تبلیغ میگردید.

این اسناد بخاطری ارائه شد تا ثابت گردد هیچ سندی موجود نیست که انگلیس ها چنین تلاشی را برای بزرگ نمایی افغانها و یا تبدیل نام کشور شان از خراسان به افغانستان نموده باشند.

از سوی دیگر نویسندگان معاصر ایران خراسان را بخش شرقی امپراتوری ساسانی معرفی میدارند، درحالیکه اصطلاح خراسان در قرن پنجم میلادی در سکهٔ یکی از شاهان یفتلی مشهود است که لقب خود را «خوراسان خوتای» حک کرده است. درین رابطه باید اضافه کرد که ازنگاه فرهنگی و اداری خطهٔ خراسان قرون وسطی، بخصوص در زمان خلافت عباسیان هویت تاریخی خود را داشته و از عهد ابومسلم خراسانی تا دورهٔ غوری ها و اعصار پس از آن خراسان خطهٔ مستقلی از فارس بوده است. حوزهٔ فرهنگی خراسان بخشهای تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، اکثر جغرافیای کنونی افغانستان و ساحهٔ شمالشرقی ایران امروزی را در بر میگرفت که بحوالهٔ حدود العالم صحرای سند بلوچستان شرقی گسترش داشت.



نقشهٔ افغانستان در ۱۷۶۲

³ **Iran and the Challenge of Diversity: Islamic Fundamentalism, Aryanist Racism.**
By Ailreza Asgharzadeh, (Blucher. 1949, p. 137)

این ساحه در حقیقت ساحه اقتدار امپراتوری درانی در قرن هژدهم و نوزدهم بود، و از همین روست که برخی از شاهان ایندوره خود را فرمانروایان خراسان نیز خوانده اند.

اما باید یاد آور گردیم که هردو اصطلاح افغانستان و خراسان بشکل DeFacto **دی فاکتو** (غیر رسمی) در کشور ما بدون تعصب خاصی معمول بوده است. درست است که اسم خراسان قرون وسطی بخش مهمی از تاریخ کشور ما را بازگو میکند، اما امروز موجودیت سیاسی و فرهنگی افغانستان با تمامیت ارضی و حاکمیت ملی آن یک واقعیت انکار نا پذیر است. افغانستان به حیث یک کشور آزاد و مستقل در صف ملل جهان قرار دارد.

طوریکه قبلاً ذکر یافت در نتیجه میتوان گفت افغانستان کشوری نیست که مانند پاکستان از بطن مستعمرات برتانیه پدید آمده و یا مانند کشوری های آسیای مرکزی که همه نام تباری دارند از مستملکات آسیایی روسیه پس از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود گذاشته باشد. امروز با وصف مشکل عدم شناخت حکومت طالبان از نگاه مرادفات بین المللی تمام اتباع این کشور به شمول کتله های عظیم مهاجرین این سرزمین در ممالک همجوار بنام **افغان** شناخته و به حیث **مهاجر افغان** در تمام ممالک جهان پذیرفته میشوند. همچنان تمام مساعدت های جهانی، بنام **شهروندان افغان** به این کشور میرسد نه بنا قوم و تبار خاصی.

در شرایط کنونی در حالیکه مظلوم ترین افغانها بلا استثنا از هر قوم و تبار این کشور در نتیجه جنگهای خانمانسوز غیر اعلام شده قدرتهای بزرگ و کشور های منطقه کشته میشوند، هر روز سربازی و یا جوان جنگجویی در سنگر های داغ نبرد در خاک و خون میغلتنند و کشتار های هدفمند به غرض تضعیف قشر تحصیل یافته افغانستان ادامه دارد، تداوم جنگ سرد قلمی بنا بر خصومت های قومی، زبانی و مذهبی به سود این ملت نیست. اگر نگاهی به کشور های همجوار و منطقه بیاندازیم نام اکثر این ممالک مانند ایران، ترکیه، قرغزستان، قزاقستان، ترکمنستان، تاجکستان همه نامهای تباری اند. در حالیکه بسی اقوام انسانی در هریک این کشور ها زندگانی دارند لیکن با آنهم اکثر باشندگان این ممالک نمی کوشند تا وحدت ملی سرزمین شانرا بخاطر گرایشهای سیاسی و آیدیالوژیک خویش خدشه دار بسازند. ازینرو در تأمین منافع ملی خود هم پیمانند، چون میدانند که سرنوشت سیاسی مشترک، رفاه اقتصادی مشترک دارند و یا برعکس آن با وارد شدن حوادث ناگوار سیاسی و نظامی آلام و دردهای مشترکی خواهند داشت.

امروز که اکثریت خاموش ملت افغانستان سخت ترین ایام و دشوار ترین آلام را صبورانه تحمل مینماید، آیا تغییر نام مملکت میتواند حلال در درد های بیکران مردم باشد، ولو اسم کشور خود را بجای افغانستان یا خراسان، بهشت موعود بگذاریم آیا شمه از نابه سامانی های سرزمین و مردم ما را مداوا میکند؟

در حالیکه از نگاه انسانی و تعالیم اسلامی تفوق جویی هر قومی بر اقوام دیگر مردود است، و سلطه جویی های مغرورانه اندیشمندی قابل درک میباشد، در جهان امروزی مردم صاحب دانش هر کشوری در راه تأمین منافع ملی خویش فعالانه کوشا هستند، تا از منافع علیای کشور، وحدت ملی، ارزشهای فرهنگی و هویت تاریخی سرزمین آبایی شان دفاع نمایند، و ما هم شاید بتوانیم با پیروی از اندیشه انسان سالاری رسالت تاریخی خود را بجا بیاوریم.

باعرض ارادت،

حامد نوید